

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۸۰ - شنبه ۹۵/۱/۲۶

شیخ رحمته در رساله اجتهاد و تقلید فرمودند: عمده دلیل برای مانعین از جواز تقلید ذو الملكة، دو چیز است: ۱. اصل با تقریرات مختلفش. ۲. عموم رجوع به کتاب و سنت.

در مورد اصل می توان گفت اگر دلیل در مقابلش باشد فایده و اهمیتی ندارد. همچنین وجوبی که از عمومات رجوع به کتاب و سنت به دست می آید نیز وجوبی در کنار وجوبهایی که از خود ادله خاصه به دست می آید نیست؛ زیرا وجوب آن غیري یا ارشادی است و موضوعیت ندارد. مهم این است که ببینیم آیا می توان دلیلی بر جواز رجوع متمکن از استنباط به دیگری، اقامه کرد یا خیر؟

شیخ رحمته در این باره می فرماید: ^۱ عمده دلیل مجوزین هم دو چیز است: ۱. استصحاب. ۲. عموم رجوع به اهل ذکر ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.^۲

شیخ رحمته در مورد استصحاب می فرماید: شخص متمکن، نمی تواند استصحاب را مدرک قرار دهد و با اعتماد بر استصحاب، به جای استنباط و احتیاط، تقلید کند.

توضیح مطلب

نوعاً إلا ما شدّ و ندر، کسانی که به مرتبه اجتهاد می رسند و دارای این ملكة شریفه می شوند، مسبوق به

۱. الاجتهاد و التقليد (شیخ انصاری)، ص ۵۴:

و عمدة أدلة الجواز استصحاب جواز التقليد و عموم أدلة السؤال عن أهل الذکر و لا یرد علیها اقتضائهما الوجوب المنفی فی حقه إذ جواز الاجتهاد لا ینافی وجوب التقليد ما لم یجتهد لدخوله فی عنوان الجاهل، و ربما أید لذلك بل استدله علیه باستمرار السیرة من زمن الأئمة علیهم السلام إلى ما بعده علی الرجوع إلى فتاوی الغير مع التمكن من الاجتهاد لرفع الحرج علی المجتهد لو التزم بوجوب تحصیل جميع مسائل أعماله بمجرد وجود الملكة فيه.

و یرد علی الاستصحاب ان صحة التقليد انما كان لموضوع القاصر عن الاستنباط و لا أقل من الشک فی ذلك و قد بینا ان فی مثل هذه المواضع لا یرجى الاستصحاب عندنا نعم ظاهر المشهور إجرائه فی أمثال المقام، و الجواب عنه حينئذ ان عمومات وجوب الرجوع إلى الكتاب و السنة الحاكمة علی الاستصحاب.

۲. النحل / ۴۳؛ الانبیاء / ۷.

عدم اجتهاد هستند حتی بعد از بلوغشان. لذا فرد می‌تواند این چنین استصحاب کند که مثلاً تا یک سال قبل، وقتی که یقیناً مجتهد نبود و ملکه اجتهاد را نداشت، کان يجوز له التقليد و الآن كما كان و هذا ابقاء ما كان.

شیخ رحمته الله می‌فرماید این استصحاب درست نیست؛ زیرا موضوع جواز تقلید، (مراد جواز بالمعنی الاعم است، لذا ممکن است جایی واجب باشد) قاصر از استنباط است؛ یعنی القاصر عن الاستنباط يجوز له التقليد، اما این فرد که قاصر نیست؛ درس خوانده و استعداد هم دارد، فقط حال استنباط ندارد. لذا بر او «القاصر عن الاستنباط» صادق نیست. پس موضوع عوض شده است، حال آنکه در استصحاب، بقاء موضوع شرط است. لا اقل شک وجود دارد که آیا موضوعش قاصر از استنباط است یا اعم، اگر شک وجود داشته باشد بنا بر مبنای شیخ رحمته الله باز استصحاب جاری نمی‌شود، گرچه ظاهر مشهور این است که جاری می‌شود. شاید مقصود شیخ رحمته الله این باشد که اینجا شک در بقاء مقتضی است و استصحاب جاری نمی‌شود، یا منشأ شک، شبهه مفهومی است و بقاء موضوع احراز نمی‌شود، پس استصحاب جاری نمی‌شود. در این دو جا شیخ رحمته الله استصحاب را جاری نمی‌داند و إلا وجه دیگری ندارد. پس استصحاب نمی‌تواند مدرک قرار گیرد.

نقد و بررسی کلام شیخ رحمته الله در عدم تمسک به استصحاب

چرا موضوع جواز تقلید را قاصر از استنباط در نظر گرفتید؟ اگر کسی ادعا کند که موضوع جواز تقلید، «عدم العلم بالحکم» است، می‌توان آن را احراز کرد؛ زیرا فرد ذو الملکه نیز علم ندارد و غیر عالم است، هرچند که می‌تواند عالم شود و اگر فرضاً دلیل دیگری بر جواز بقاء بر تقلید برای چنین فردی نداشتیم، می‌توانیم استصحاب کنیم و بگوییم این فرد غیر عالم بود و هنوز هم غیر عالم است، گرچه قادر است بر اینکه عالم شود. لهذا اینکه شیخ رحمته الله مسلم گرفتند که موضوع، غیر عالم نمی‌تواند باشد، حداقل احتیاج به بحث دارد و باید دید موضوع چیست؟ چرا می‌فرمایند موضوع، قاصر از استنباط است یا نهایت شک می‌کنیم که دایره بین قاصر از استنباط یا بیشتر است و ممکن است کسی احراز کند که موضوع، غیر عالم است؟!

لهذا باید بررسی شود که اصلاً دلیل جواز تقلید چه اقتضا می‌کند (حتی برای اینکه ببینیم استصحاب جاری است یا نه) زیرا شیخ رحمته الله می‌فرمایند عمده ادله مجوزین، یا استصحاب است یا «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و استصحاب را در عرض آن قرار می‌دهند، در حالی که ممکن است دلیل جواز تقلید را غیر از «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ» بدانیم و موضوع را غیر عالم به حکم بدانیم، چه قادر بر استنباط باشد چه نباشد؛ در آن صورت می‌توان استصحاب کرد، البته اگر دلیل بر جواز تقلید حتی برای ذوالملکه تام نباشد و إلا اگر دلیل تام بود دیگر کافی است و احتیاجی به استصحاب هم نداریم.

در ادامه شیخ رحمته الله می‌فرماید: فافهم و اغتنم^۱ که آنچه گفتیم، مترتب بر این است که موضوع را مشکوک بدانیم و قائل به رجوع به عمومات و جوب رجوع به کتاب و سنت شویم؛ به این صورت که: شک می‌کنیم آیا اینجا استصحاب مخصص جاری است یا باید رجوع به عموم کرد و ایشان اشکال می‌کند که اینجا استصحاب مخصص نمی‌تواند جاری شود؛ زیرا شک می‌کنیم که این حکم نسبت به مقابل عنوان مخصص، سرایت می‌کند یا خیر، که حقیقتاً شک در تعدد موضوع است و دیگر جای تمسک به استصحاب مخصص نیست. در حالی که با عریضی که کردیم معلوم می‌شود اصلاً جایی برای حرف‌های بعدی شیخ رحمته الله نیست، از این جهت علی‌التفصیل وارد آن بحث‌ها نمی‌شویم. پس مهم آن است که ببینیم اقتضای ادله جواز تقلید چیست؟

بررسی اجمالی مقتضای ادله جواز تقلید

۱- آیات و روایات

اگر کسی مستند خودش برای جواز تقلید را آیه شریفه **﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** قرار داد، واقع این است که این آیه شامل ذو المملکه نمی‌شود و معلوم است که سمت و سیاق آیه مربوط به عوام است؛ عوامی که دستشان از اینکه خودشان بدانند، کوتاه است. **﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** یعنی از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی‌دانید. آیه عرفاً معنایش این است که اگر نمی‌دانید و نمی‌توانید خودتان بدانید، از آنها سؤال کنید، و إلا اگر می‌دانند یا می‌توانند بدانند، چرا راه را دور کنند و بروند از آنها سؤال کنند؟! اگر بگوییم مراد از اهل ذکر، علمای یهود و نصاری است - چنانکه سیاق آیه اقتضا می‌کند - و کسانی می‌توانند با باز کردن تورات مثلاً فلان مسئله را بفهمند یا چیزی نظیر آن معلوم است که آیه از آنها منصرف است و موضوع از اول، قاصر از استنباط است.

۱. الاجتهاد و التقليد (شیخ انصاری)، ص ۵۴:

فان قيل ان العمومات تحکم علی الاستصحاب إذا كان خروج العامی عنها من جهة حکم العقل بقیح تکلیف العاجز إذ حینئذ یبقی غیره أما لو خرج بالشرع، و لا نعلم ان حکم المخصص علیه باقی إلى أن یصیر عالماً بالفعل، أو إلى أن یصیر عالماً بالقوة فمقتضی استصحاب حکم المخصص بقاءه و لیس هذا من قبیل استصحاب حکم المخصص فی زمن الشک فی بقاءه كما قرر فی محله.

قلت هذا حسن لو كان الشک فی الحکم من جهة الزمان أو من جهة شمول العام للعنوان المسبوق بعنوان المخصص فنقول فی المقامین الأصل بقاء حکم المخصص أما لو كان الشک فی شمول العام لعنوان مقابل لعنوان المخرج الا انه قد یكون مسبوقاً به فان المرجع هنا أصالة العموم، فان العالم المتمکن من الاجتهاد الفعلی هنا عنوان مقابل العامی قد یكون مسبوقاً به و قد لا یكون كما فیمن بلغ الحلم عالماً متمکناً من الاجتهاد فان مرجع الشک هنا إلى وحدة المخرج، و تعدده لا إلى بقاء الحکم فی الزمان اللاحق للمخرج و عدمه فافهم و اغتنم.

ولی جالب این است که شیخ رحمته الله می‌فرماید^۱: بنا بر تفسیری که می‌گوید اهل ذکر اهل بیت علیهم السلام هستند، این آیه دالّ بر آن است که قادر بر استنباط نمی‌تواند تقلید کند؛ زیرا گفته است «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ»؛ از خود ائمه بپرسید ولو به واسطه رجوع به کافی و من لایحضر و امثال آنها بتوانید بدانید، لذا هیچ‌کس از این رجوع مستثنا نیست. آری جاهلی که هیچ راهی ندارد، از آن خارج شده است، اما قادر بر استنباط نیز باید از ائمه علیهم السلام بپرسد، پس یعنی تقلید جایز نیست.

گرچه ما قبول کردیم واقعاً فهم عرفی مضیق است، اما اینکه شیخ رحمته الله بفرماید اگر آیه به معنای رجوع به ائمه علیهم السلام باشد دالّ بر عدم جواز تقلید برای ذوالملکه است، می‌گوییم:

کسی که رجوع به مجتهد می‌کند، در واقع رجوع به ائمه علیهم السلام می‌کند. کما اینکه کسی که رجوع به راوی می‌کند که او حرف امام علیه السلام را نقل می‌کند، رجوع به ائمه علیهم السلام است. اگر واسطه تا امام علیه السلام کلامش حجت باشد، مثل ثقه‌ای که خبری را نقل می‌کند یا خبره‌ای که اجتهاد می‌کند، از باب این است که فهم درست کلام امام علیه السلام می‌کند، لذا این آیه درصدد نفی آن نمی‌باشد و چنین چیزی از آن فهمیده نمی‌شود.

به هر حال مشکلی وجود ندارد؛ وقتی موضوع، غیر قادر بر استنباط است، بعد که این فرد قادر بر استنباط شد، معلوم است که دلیل شاملش نمی‌شود و دیگر از موضوع این آیه خارج شده است.

همچنین اگر مستند جواز تقلید را آیه «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۲ قرار بدهند، باز این آیه هم منصرف است از کسی که توانایی بر استنباط دارد و سیاق آیه مربوط به کسی است که دستش خالی است و راه تفقه ندارد، و الا کسی که می‌تواند تفقه کند و فقط باید زحمت مراجعه به منابع را بر خودش هموار کند، آیه شامل حال او نمی‌شود و لهذا نمی‌شود این آیه را دلیل جواز تقلید برای کسی که ذوالملکه است بدانیم، بلکه این آیه مخصوص غیر قادر است.

اگر مدرک جواز تقلید را روایت مروی از امام عسکری علیه السلام بدانیم که فرمودند: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا

۱. همان، ص ۵۵:

و أما عدم وجوب السؤال و وجوب قبول إنذار المنذرين فإن الأمور بسؤال أهل الذکر غير أهل الذکر و المراد به على تقدير كونه أهل العلم هم المتمكنون من تحصيل العلم بمجرد المراجعة إلى الكتاب و السنة لا العلماء بالفعل، و حينئذ فالأمور بالسؤال من لم يتمكن من تحصيل العلم بمراجعة الأدلة فيختص بالعاجز عن الاجتهاد و قوله تعالى «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» لا تدل على إرادة أهل العلم الفعلي مضافاً إلى تفسير أهل الذکر بالأئمة عليهم السلام فدلّت على وجوب رجوع كل أحد إلى الأئمة عليهم السلام و أقوالهم خرج منه العاجز عن ذلك و هو العامى فالآية من أدلة المنع لا الجواز.

۲. التوبة / ۱۲۲.

لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلَدُوهُ»^۱ عامی می تواند از آنها تقلید کند. اما آیا به ذوالملکه عامی می گویند؟ خیر، این شخص دیگر عامی نیست، پس نمی شود این روایت را هم مدرک قرار داد.

اگر مدرک، بعض روایات خاصه باشد مانند اینکه امام به ابان ابن تغلب فرمودند: «اجلس في مسجد المدينة وأفت الناس فإنني أحب أن يرى في شيعتي مثلك»؛ در مسجد مدینه بنشین و فتوا بده. ابان بن تغلب شخص بسیار قوی بوده و حتی عامه هم به عظمت علمی قبولش داشتند، حتی در غیر مسائل فقهی مثل مباحث تفسیری، ادبی، لغوی...، لذا حضرت فرمودند: بنشین فتوا بده! من دوست دارم که در شیعه من مثل تو دیده شود.

این روایت اگر دلیل جواز تقلید باشد، نهایتاً دال بر جواز تقلید برای بعض افراد است چون این را بیان می کند که چه کسی می تواند فتوا بدهد، اما اینکه چه کسی می تواند تقلید کند در مقام بیان نیست و باید به قدر متیقنش اخذ کرد و آن، غیر قادر بر استنباط است.

یا فرمایش امام رضا علیه السلام به شخصی که عرض کرد مکانم دور است و لست أصل إيتك في كل وقت فممن أخذ معالم ديني؟ حضرت فرمودند: من زكريا بن آدم القمي (که در شیخان قم دفن است) المأمون على الدين و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۱۳۱، ح ۲۰ (۳۳۴۰۱):

أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في الاحتجاج عن أبي محمد العسكري عليه السلام في قوله تعالى فويل للذين يكفون الكتاب بأيديهم ثم يقولون هذا من عند الله قال هذه لقوم من اليهود إلى أن قال وقال رجل للصادق عليه السلام إذا كان هؤلاء العوام من اليهود لا يعرفون الكتاب إلا بما يسمعون من علمائهم فكيف ذمهم بتقليدهم والقبول من علمائهم وهل عوام اليهود إلا عوامنا يقلدون علماءهم إلى أن قال فقال عليه السلام بين عوامنا و عوام اليهود فرق من جهة و تسوية من جهة أما من حيث الاستواء فإن الله ذم عوامنا بتقليدهم علماءهم كما ذم عوامهم و أما من حيث اترقوا فإن عوام اليهود كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصراح و أكل الحرام و الرشا و تغيير الأحكام و اضطروا بقلوبهم إلى أن من فعل ذلك فهو فاسق لا يجوز أن يصدق على الله و لا على الوسائط بين الخلق و بين الله فلذلك ذمهم و كذلك عوامنا إذا عرفوا من علمائهم الفسق الظاهر و العصبية الشديدة و التكالب على الدنيا و حرامها فمن قلد مثل هؤلاء فهو مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقة علماءهم فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه و ذلك لا يكون إلا بعض الفقهاء الشيعة لا كلهم فإن من ركب من القبائح و الفواحش مراكب علماء العامة - فلا تقبلوا منهم عناً شيئاً و لا كرامة و إنما كثر التخليط فيما يتحمل عناً أهل البيت لذلك لأن الفسقة يتحملون عناً فيحرفونه بأسره لجهلهم و يضعون الأشياء على غير وجهها لقلّة معرفتهم و آخرون يتعمدون الكذب علينا الحديث. و أوردّه العسكري عليه السلام في تفسيره.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۵، ح ۲۱۴۵۲:

أحمد بن علي النجاشي في كتاب الرجال، قال سلامة بن محمد الأزري حدثنا أحمد بن علي بن أبان عن أحمد بن محمد بن عيسى عن صالح بن السندي عن أمية بن علي عن سليم بن أبي حية قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فلما أردت أن أفارقته ودعته و قلت أحب أن تزودني فقال أنت أبان بن تغلب فإنه قد سمع مني حديثاً كثيراً فما روى لك فاروه عنّي: قال: و قال له أبو جعفر عليه السلام اجلس في مسجد المدينة و أفت الناس فإنني أحب أن يرى في شيعتي مثلك.

الدُّنْيَا^۱ این روایت نیز اطلاقی ندارد، اگر نگوییم مقصود کسی است که دستش از همه جا کوتاه است؛ زیرا می‌گوید راهم دور است و نمی‌توانم خودم بیایم و به شما هم دسترسی ندارم، حضرت فرمودند: به زکریا ابن آدم رجوع کن.

و همچنین اگر مدرک را روایت دیگری از حضرت رضا علیه السلام بگیریم که راوی می‌گوید^۲ خدمت حضرت عرض کردم: لَا أَكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي؛ در هرچه از مسائل دین که مورد نیازم است به شما دسترسی ندارم، أَفَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَّةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي؟ می‌شود از یونس بن عبدالرحمن بپرسم؟ حضرت فرمودند بله. معلوم است که این سخن برای کسی است که دستش خالی است و خودش نمی‌تواند، و إلا اگر مثل یونس مجتهد بود که نمی‌پرسید آیا مسائل استنباطی را از یونس بن عبدالرحمن بپرسم، بلکه می‌گفت خودم استنباط کنم. لذا واضح است که شامل متمکن از استنباط نمی‌شود.

۲- سیره عقلاء

اما اگر جواز تقلید را مستنداً به سیره عقلائیه در رجوع جاهل به عالم بدانیم و بگوییم آیات شریفه و روایات نیز این اصل را امضا می‌کند، بعید نیست که گفته شود کسی که قادر بر استنباط است ولی هنوز استنباط نکرده می‌تواند به عالم دیگری رجوع کند، ولو به خاطر راحتی خودش باشد. کسانی هستند که در امور زندگانی چون حال زحمت کشیدن ندارند، حاضرند حتی هزینه‌ای متقبل شوند و کار را به کسی مثل خودش واگذار کنند. لذا رجوع ذو الملکه به مثل خودش، فضلاً به کسی که در مجموع از خودش بالاتر است، ظاهراً یک امر پذیرفته شده در عرف و میان عقلاء است که ردعی از آن نشده است و روایاتی که وجود داشت و خواندیم، نهایتاً بخشی از سیره عقلاء را تأیید می‌کرد، اگر نگوییم در لباب امضای همان سیره کلیه است. پس رجوع ذوالملکه به دیگری جایز است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، ص ۱۴۶، ح ۲۷:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْكَشِّيُّ فِي كِتَابِ الرَّجَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قُلُوبِيهِ] عَنْ سَعْدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُسَيَّبِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرُّضَا عليه السلام شَقَّتِي بَعِيدَةٌ وَ لَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَمِمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي قَالَ مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْقُمِيِّ - الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَ الدُّنْيَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْمُسَيَّبِ - فَلَمَّا أَنْصَرَفْتُ قَدِمْنَا عَلَى زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ - فَسَأَلْتُهُ عَمَّا اخْتَجْتُ إِلَيْهِ.

۲. همان، ص ۱۴۷، ح ۳۳:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْكَشِّيُّ فِي كِتَابِ الرَّجَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينِ جَمِيعاً عَنِ الرُّضَا عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَا أَكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي أَوْ فَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَّةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي فَقَالَ نَعَمْ.

فرمایش مرحوم امام علیه السلام در سیره عقلاء بر جواز تقلید ذوالملکه و نقد آن

امام علیه السلام در رساله اجتهاد و تقلید، ابتدا به ضرس قاطع می‌گویند^۱ که این سیره در امور مهمه نیست.

توضیح آنکه: اگر یک طیب مبتلا به مرض مهلکی شده باشد، خودش هم توانایی مراجعه به کتب پزشکی دارد، اما به دلیل بیماری حال ندارد و همکار را مثل خودش می‌بیند، آیا به او رجوع می‌کند؟ خیر؛ چون جاننش در خطر است. می‌گوید من جانم را دست کسی نمی‌دهم و اگر این کار را بکند، عقلاء تخطئه و مذمتش می‌کنند و شاذ می‌دانند. آری، در امور غیر مهمه‌ای که تفاوتی نمی‌کند، مانند تعمیر وسیله نقلیه و خانه و ... آن را به شخص دیگری می‌دهد، اما جایی که پای جان در میان باشد به کسی نمی‌دهد و با تمام قوا خودش وارد می‌شود تا جان خودش را نجات بدهد. دین از جان مهم‌تر است و کسی که خدای نکرده به وظیفه‌اش در مقابل خدای متعال عمل نکند دچار شقاوت ابدی است، لذا آن سیره عقلاء اینجا جاری نیست و کسی که می‌تواند تشخیص وظیفه بدهد، آموزش را در چنین مواردی به شخص دیگری واگذار

۱. الاجتهاد و التقليد (امام خمینی)، ص ۶:

الأمر الأوّل حکم من له قوّة الاستنباط فعلاً

إنّ الموضوع لعدم جواز الرجوع إلى الغير في التكليف، وعدم جواز تقليد الغير، هو قوّة استنباط الأحكام من الأدلّة وإمكانه، ولو لم يستنبط شيئاً منها بالفعل. فلو فرض حصولها لشخص من ممارسة مقدّمات الاجتهاد، من غير الرجوع إلى مسألة واحدة في الفقه - بحيث يصدق عليه «أنّه جاهل بالأحكام غير عارف بها» - لا يجوز له الرجوع إلى غيره في الفتوى مع قوّة الاستنباط فعلاً وإمكانه له، من غير فرق بين من له قوّة مطلقة، أو في بعض الأبواب، أو الأحكام بالنسبة إليها؛ لأنّ الدليل على جواز رجوع الجاهل إلى العالم، هو بناء العقلاء - ولا دليل لفظي يتمسك بإطلاقه -، ولم يثبت بناؤهم في مثله، فإنّ من له قوّة الاستنباط، وتنهياً له أسبابه، ويحتمل في كلّ مسألة أن تكون الأمارات والاصول الموجودة فيها، مخالفة لرأى غيره بنظره، ويكون غيره مخطئاً في اجتهاده، وتكون له طرق فعليّة إلى إحراز تكليفه، لا يعذره العقلاء في رجوعه إليه.

وبالجملة: موضوع بناء العقلاء ظاهراً، هو الجاهل الذي لا يتمكّن من تحصيل الطريق فعلاً إلى الواقع، لا مثل هذا الشخص الذي تكون الطرق والأمارات إلى الواقع وإلى وظائفه، موجودة لديه، ولم يكن الفاصل بينه وبين العلم بوظائفه وتكليفه، إلّا النظر والرجوع إلى الكتب المعدّة لذلك، فيجب عليه عقلاً الاجتهاد، وبذل الوسع في تحصيل مطلوبات الشرع، وما يحتاج إليه في أعمال نفسه.

وما قد يترأى من رجوع بعض أصحاب الصناعات أحياناً إلى بعض في تشخيص بعض الامور، إنّما هو من باب ترجيح بعض الأغراض على بعض، كما لو كان له شغل أهمّ من تشخيص ذلك الموضوع، أو يكون من باب الاحتياط وتقوية نظره بنظره، أو من باب رفع اليد عن بعض الأغراض؛ لأجل عدم الاهتمام به، وترجيح الاستراحة عليه وغير ذلك، وقياس التكاليف الإلهية بها مع الفارق.

نعم، يمكن أن يقال: إنّ رجوع الجاهل في كلّ صنعة إلى الخبير فيها، إنّما هو لأجل إلغاء احتمال الخلاف، وكون نظره مصيباً فيه نوعاً، ومبنى العقلاء فيه هو المبني في العمل على أصالة الصحة، وخبر الثقة، واليد، وأمثالها، وهذا محقق في الجاهل الذي له قوّة الاستنباط وغيره.

نعم، الناظر في المسألة إذا كان نظره مخالفاً لغيره، لا يجوز له الرجوع إليه؛ لتخطئه اجتهاده في نظره، وأمّا غيره فيجوز له الرجوع إليه؛ بمناط رجوع الجاهل إلى العالم، وهو إلغاء احتمال الخلاف.

لكنّه محل إشكال، خصوصاً مع ما يرى من كثرة اختلاف نظر الفقهاء في الأحكام، ولهذا يحتمل أن يكون للانسداد دخالة في ذلك الرجوع.

ويحتمل أن يكون مبنى المسألة سيرة المتشرّعة، والقدر المتيقّن منها غير ما نحن فيه؛ والمسألة مشكلة، وسيأتي مزيد توضيح إن شاء الله.

نمی‌کند و تقلیداً از او عملش را انجام نمی‌دهد.

در ادامه ایشان می‌گویند: بلی در جاهایی عرف این کار (رجوع به غیر) را انجام می‌دهد، اما آن موارد دلایل خاصی دارد، و الا اگر این دلایل خاص نباشد و در امور مهمه باشد، این اتفاق نمی‌افتد. البته بعداً ایشان استدراکی می‌کنند که اینجاها هم بعید نیست که انجام بدهند از باب اینکه احتمال خطا ملغی می‌شود؛ ولو احتمال می‌دهیم که این همکار مانند من اشتباه کند، ولی این احتمال ملغی است و بنابراین مانعی ندارد.

ولی مرحوم امام علیه السلام در نهایت دلشان قرص نمی‌شود و می‌گویند مسئله مشکل است.

حقیقت این است که در امور مهمه حتی آن چیزی که مربوط به جان است، اگر کسی دیگری را در حدّ خودش دانست - چه رسد به اینکه در مجموع، آن شخص را قوی‌تر از خودش بداند - اگر اعتماد بر او کند ظاهراً عند العقلاء مذمتی ندارد و این روش موجود است؛ مخصوصاً اگر مقدار زیادی زحمت داشته باشد. به ویژه با توجه به این نکته که همان اندازه که احتمال خطا نسبت به دیگری می‌دهد، احتمال خطا نسبت به خودش هم می‌دهد، و شاید در مجموع گاهی احتمال خطا نسبت به خودش بالاتر باشد تا نسبت به دیگری، لذا به نظر می‌آید که واقعاً رجوع می‌کنند و ردعی هم از آن نشده است و لذا این حرف که سیره بر رجوع است، حتی برای ذوالملکة قابل انکار نیست.

مقرّر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی